

رجال پهلوی

فاطمه معزی

محمدحسین آیرم

سرلشکر محمدحسین آیرم، فرزند یک مهاجر قفقازی، در سال ۱۲۶۱ش دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در تهران به پایان برد و به مدرسه قزاقخانه راه یافت. سپس برای ادامه تحصیلات خود راهی روسیه شد.^۱ در بازگشت به ایران به استخدام قوای قزاق درآمد. تسلط وی بر زبان روسی و آموزش نظامی در روسیه موجب ارتقاء او در این قوا شد و با درجه سرهنگی آجودان و مترجم کلنل لیاخوف فرمانده قوای قزاق گردید.^۲ در جریان به توپ بستن مجلس شورای ملی، آیرم نیز از قزاقانی بود که در نبرد با مجاهدین زخمی شد.^۳ سعید نفیسی در مورد این دوره از زندگی وی می‌نویسد:

یکی از این عکسها منظره‌ای است از محمدعلی شاه و درباریان وی که با لباس سلام در باغ شاه برداشته‌اند... در پشت سر او (احمد میرزا ولیعهد) لیاخوف سرهنگ روسی و فرمانده قزاق آن روز که مجلس را به توپ بست با همان لباس سلام ایستاده و چند تن از افسران ارشد قزاق در کنار او جای دارند. آن‌که از همه جوان‌تر است در آن زمان مترجم و به اصطلاح آجودان وی بوده است. در همان روزهایی که این عکس به دستم افتاد از این و آن که این جمع را می‌شناختند پرسیدم این افسر قزاق کیست؟ گفتند سرهنگ محمدحسین خان.^۴

۱. خاطرات نخستین سپهبد ایران. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی،

۱۳۷۳. ص ۵۵۶

۲. باقر عاقلی. رضا شاه و قشون متحدالشکل. تهران، نشر نامک، ۱۳۷۷. ص ۴۲۳.

۳. مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران، علمی، ۱۳۶۳. ج ۴-۵، ص ۷۷۰.

۴. به روایت سعید نفیسی: خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی. به کوشش علیرضا اعتصام. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.

ص ۲۰۷.

با آغاز جنگ جهانی اول، سرهنگ محمدحسین خان آیرم در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م به ریاست ستاد فرمانده قوای قزاق کلنل پروزورکویچ منصوب شد^۵ و در این مقام به درجه سرتیپی نیز ارتقاء یافت.^۶ پس از چندی، به اروپا رفت و مقارن قیام میرزا کوچک خان جنگلی به ایران بازگشت و به دست نیروهای میرزا کوچک خان دستگیر شد. مهدی فرخ معتمد السلطنه که کارگزار گیلان بود در این مورد می نویسد:

... یک روز ناگهان مأمور دارالحکومه در اطاق مرا باز کرد و اجازه ورود خواست و سپس گفت: قربان، یک آقای متوحشانه وارد دارالحکومه شده عجله دارد که شما را زیارت کند... چند لحظه بعد چشمم به محمدحسین میرزای جهانبانی افتاد... او افسر قزاق بود و مدتی پیش از آن به اروپا رفته بود و من وقتی او را دیدم تعجب کردم... گفت به داد ما برس که جنگلیها می خواهند ما را به جنگل ببرند. پس از چند لحظه گفت وگو فهمیدم که او و دوستش سرتیپ محمدحسین خان آیرم به هنگام مراجعت از اروپا در بندر انزلی مورد سوءظن قرار گرفته و جنگلیها تصمیم گرفته اند آن دورا به جنگل ببرند. من بلافاصله چند مأمور روانه کردم تا چمدانهای آنان را بیاورند و سپس آنها را به منزل بردم.^۷

در سال ۱۳۰۰ش، رضاخان سردار سپه، که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ موفق به کسب قدرت شده بود، قشون متحدالشکل را تشکیل داد. در این قشون جدید افسران قزاق با تنزل درجه حضور داشتند. سرتیپ قزاق آیرم با تنزل به درجه سرهنگی در سال ۱۳۰۰ش به ریاست هنگ مازندران مأمور شد و چندی بعد با ارتقاء به درجه سرتیپی فرماندهی تیپ مستقل شمال به وی واگذار شد.^۸ آیرم تا سال ۱۳۰۴ فرماندهی در این منطقه را برعهده داشت. از اقدامات وی برکناری حاکم این منطقه و تکیه زدن بر جای او^۹ و دخالت در کلیه امور منطقه از قبیل امور فرهنگی بود. در نتیجه این دخالتها، روزنامه طلوع مقاله ای در انتقاد به وی منتشر کرد^{۱۰} و آیرم نیز دستور توقیف طلوع را صادر کرد، این روزنامه در دوره زمامداری آیرم دو بار توقیف شد.^{۱۱} تلاش دیگر وی سرکوب

۵. رضا نیازمند. رضاشاه از تولد تا سلطنت. لندن، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵. ص ۱۱۰.

۶. سالنامه دنیا، س ۱۸، ص ۱۸۲.

۷. مهدی فرخ. خاطرات سیاسی فرخ. تهران، جاویدان، ۱۳۴۷. ص ۲۲.

۸. همان، ص ۳۲۳.

۹. استفانی کرونین. ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران. ترجمه غلامرضا علی بابایی. تهران، خجسته، ۱۳۷۷.

ص ۳۶۴.

۱۰. یادگارنامه. به کوشش رضا رضازاده لنگرودی. تهران، نشر نو، ۱۳۶۳. صص ۷۹-۸۰.

۱۱. محمدصدر هاشمی. تاریخ جراید و مجلات ایران. اصفهان، کمال، ۱۳۶۳. ج ۳-۴، ص ۱۶۱.



ناموفق ترکمنها در خطه استرآباد بود. اقدام دیگر او احداث خیابانی عریض در رشت بود که برای این منظور دستور تخریب خانه‌های بسیاری را صادر کرد، در نتیجه، مردم از مجتهد شهر آیت‌الله رسولی امداد خواستند. در تلگرافخانه متحصن شدند و اعتراض خود را به تهران رساندند. عکس‌العمل آیرم در برخورد با این تحصن تبعید آیت‌الله رسولی به فومن بود.^{۱۲} اما مردم از اعتراض دست برنداشتند و آیرم به دستور سردار سپه مجبور شد آیت‌الله رسولی را به رشت بازگرداند^{۱۳} و خیابان مورد نظری نیمه کاره باقی ماند. تخریب مقبره سید ابو جعفر و گورستان اطراف آن از اماکن ساخته شده در دوره شاه عباس صفوی و بنای ساختمان شهرداری رشت نیز از همین گونه اقدامات وی است.^{۱۴} او همچنین «نهضت آزادی زنان» در رشت را به راه انداخت^{۱۵} که این عمل نیز با اعتراض روحانیان مواجه شد. در سال ۱۳۰۳ سردار سپه آیرم را مأمور خرید یک کشتی برای ایران کرد؛ او نیز کشتی فرسوده‌ای که متعلق به شرکت شیلات لیانازوفها بود برای دولت اکتیاف نمود که مورد استفاده قرار نگرفت.^{۱۶} آیرم در دوران چهار ساله حکومت خود بر مازندران اموال بسیاری را به نفع خود غصب کرد.

در تابستان ۱۳۰۴ رضاخان سردار سپه برای سرکشی به آذربایجان رفت. اقتدار نگران‌کننده فرمانده لشکر شمال غرب عبدالله خان امیرطهماسبی در این منطقه موجب شد تا رضاخان او را از سمت خود برکنار سازد و به جای وی سرتیپ محمدحسین آیرم را از رشت به تبریز احضار کند و فرماندهی این لشکر را به وی واگذار نماید.^{۱۷} اما هنوز یک ماه از انتصاب وی به این سمت نگذشته بود که صدای اعتراض روحانیان بلند شد. او و دیگر رؤسای قشون در ماه محرم و در ایام عزاداری دست به اقداماتی زدند که موجب اعتراض مردم به رهبری آیت‌الله انگجی شد. در پاییز ۱۳۰۴ برای سرنگونی سلسله قاجاریه تلاشهای گسترده‌ای از سوی رضاخان برنامه‌ریزی شده بود و رضاخان خود را برای نشستن بر تخت طاووس آماده می‌کرد. در این میان، چنین جلوه داده شد که آذربایجان بیش از دیگر مناطق بر سرنگونی قاجاریه اصرار دارد و محمدحسین خان آیرم نیز در این زمینه نقش مهمی داشت. در اواخر مهر ۱۳۰۴ مردم تبریز در تلگرافخانه

۱۲. ابراهیم خواجه‌نوری. بازنگران عصر طلایی. تهران، جاویدان، ۱۳۵۷. ص ۷۵.

۱۳. مهدی فرخ، همان، ص ۳۲۷.

۱۴. ابراهیم میرفخرایی. گیلان در گذرگاه زمان. تهران، جاویدان، ۱۳۵۶. ص ۲۵۴.

۱۵. استفانی کرونین، همان، ص ۳۷۶.

۱۶. فرج‌الله رسایی. ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها. بی‌نا، بی‌تا، بی‌جا. ص ۴۱۶.

۱۷. خاطرات نخستین شهید ایران، همان، ص ۲۵۹.



تجمع کردند و خواستار عزل احمدشاه شدند.^{۱۸} آیرم در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵، در روز تاجگذاری رضاخان، به پاس حسن خدمت، به ژنرال آجودانی رضا شاه منصوب شد؛ ولی دوران ارج و قرب وی چندان دیر نپایید؛ فوج سلماس به علت نرسیدن حقوق بر فرمانده خود شوریدند و این نشانی از بی‌کفایتی آیرم بود. رضاشاه با انتصاب امیراحمدی به فرماندهی لشکر آذربایجان سعی کرد دوباره بر اوضاع مسلط شود. او در مورد آیرم معتقد بود که: «... آیرم از بس هرزگی کرده مردم آذربایجان از ارتش و حکومت مرکزی بیزارند. در نتیجه لاابالیگری آیرم، در داخله لشکر آذربایجان خارجیها رخنه کرده‌اند...»^{۱۹} امیراحمدی به تبریز رفت و امور را در دست گرفت. یکی از اقدامات وی دلجویی از آیت‌الله انگجی، یکی از مخالفان سرسخت رضاخان و آیرم در تبریز، بود. آیت‌الله انگجی در این ملاقات از هرزگیهای آیرم سخن گفت: «من نمی‌توانم ببینم که یک فرمانده لشکر و یک حاکم، که حافظ ناموس و حیثیت عمومی هستند، شرابخواری کنند و شیشه‌های خالی شراب را در استخر بیندازند و برای تفریح هدف گلوله قرار دهند».^{۲۰}

آیرم پس از واگذاری فرماندهی لشکر غرب به تهران بازگشت و جزو افسران احتیاط شد.^{۲۱} شاه همچنان نسبت به وی خشمگین بود چنانکه در سال ۱۳۰۶ در بازدید از قشون آذربایجان رضایت خود را از فرمانده قشون امیراحمدی ابراز داشت و به آیرم حمله کرد: «... در این مسافرت من پی بردم که هر وقت امیرلشکر احمدآقاخان فرمانده باشد این پیشرفتهای قابل تقدیر در لشکر دیده می‌شود و هر وقت آیرم و امثال او باشند به آن صورت ننگین درمی‌آید».^{۲۲} این پایان راه آیرم نبود؛ او پس از مدتی کوتاه، از دوره احتیاط خارج و به ریاست دژبان مرکز منصوب شد. اما این پستی نبود که با سابقه وی همخوانی داشته باشد و به این منظور به دنبال راه حلی بود. با نزدیکی به دو تن از معتمدان رضاشاه، سرتیپ مرتضی‌خان یزدان‌پناه و فرج‌الله بهرامی، سعی کرد راه خود را برای بازگشت به اعتبار پیشین باز کند. تلاش وی به نتیجه رسید. به شاه خبر داد که یزدان‌پناه و بهرامی «در قفااز ایشان بدگویی کرده و قصد خیانت دارند».^{۲۳} نتیجه دلخواه آیرم از این توطئه به دست نیامد؛ دادگاهی به ریاست سرلشکر امیرطهماسبی برای رسیدگی به این امر تشکیل شد که در نتیجه آن، این آیرم بود که به علت گزارش کذب به



۱۸. محمدتقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳. ج ۲، ص ۲۸۰.

۱۹. خاطرات نخستین سپهبد ایران، همان، ص ۲۶۳.

۲۰. مهدی فرخ، همان، ص ۳۲۸.

۲۱. خاطرات نخستین سپهبد ایران، همان، ص ۳۱۰.

۲۲. مهدی فرخ، همان، ص ۳۲۸.



سرلشکر محمدحسین آیرم رئیس شهربانی [۳۵۱۶-۱ع]

سه ماه حبس محکوم شد.^{۲۴} او، پس از پایان سه ماه، ایران را ترک گفت و به اروپا رفت. چندی در آلمان و بلژیک و فرانسه به سربرد تا مجدداً به ایران بازگشت و از دی ۱۳۰۸ به ریاست هیئت بازرسی ارتش منصوب شد.^{۲۵} در اواخر سال ۱۳۰۹ فضل‌الله زاهدی ریاست نظمیۀ را بر عهده داشت که چند تن از زندانیان موفق به فرار از زندان شدند و همین امر باعث شد که شاه دستور برکناری زاهدی را صادر کرد و در دومین روز

۲۴. مرتضی سیفی فمی تفرشی. پلیس خفیه ایران. تهران، ققنوس، ۱۳۶۸. ص ۱۴۰.

۲۵. همان.



فروردین ۱۳۱۰ سرتیپ محمدحسین آیرم به جای زاهدی به ریاست اداره نظمیّه منصوب شد.^{۲۶} این همان فرصتی بود که وی به دنبال آن می‌گشت و امکانی برای کسب اقتدار از دست رفته‌اش محسوب می‌شد. در این میان، فرصتی دیگر پیش آمد و آن ازدواج یکی از پسرانش با خواهر زن شاه بود و این نسبت خانوادگی خود امتیازی دیگر محسوب می‌شد.^{۲۷}

دوره‌ای که وی بر مسند ریاست نظمیّه تکیه زد دوران تثبیت حکومت شاه جدید محسوب می‌شد؛ و در این دوره نظام پلیسی به شکل سرکوب‌گرانه اعمال گردید. دستگیری اعضای حزب کمونیست از وظایف نظمیّه به‌شمار می‌آمد. سید جعفر پیشه‌وری در دوره زاهدی محبوس شده بود و رسیدگی به پرونده وی به آیرم رسید. اردشیر (آرداشس) آوانسیان و بسیاری دیگر از اعضای این حزب در همان ماههای آغازین ریاست آیرم دستگیر و زندانی شدند. از اقدامات دیگر نظمیّه، نظارت جدی بر مطبوعات و سانسور آنها بود. اداره سیاسی نیز از نهادهایی بود که در دوره وی بیش از گذشته فعال شد و کارش کنکاش در زندگانی خصوصی دولتمردان و نمایندگان مجلس و مردم عادی بود؛ چنانچه «زیر هر صندوق پستی یک مأمور گذاشت و به این ترتیب نامه‌ای بدون سانسور دستگاه وی به مقصد نمی‌رسید».^{۲۸} آیرم، با استفاده از موقعیت خود به عنوان رئیس نظمیّه، به تحکیم قدرت پرداخت و به این منظور با رجالی که به عنوان رقیب برای وی خطر ساز بودند در افتاد و با بدگویی از آنان نزد شاه فضا را برای توطئه علیه رقبا آماده ساخت. سپهبد امیراحمدی از نخستین کسانی بود که در تیررس وی قرار گرفت. در جریان محاکمه سرتیپ حبیب‌الله شیبانی در تابستان ۱۳۱۰، امیراحمدی به ریاست دادگاه نظامی منصوب شد. آیرم نیز یکی از اعضای این دادگاه بود که چنین نزد شاه وانمود کرد که «سپهبد می‌خواهد سرتیپ شیبانی را تبرئه کند»^{۲۹}؛ و به این وسیله موفق شد شاه را نسبت به وی بدگمان سازد. وزیر دربار، عبدالحسین تیمورتاش نیز که از رقبای جدی وی محسوب می‌شد، از نخستین کسانی بود که در معرض خطر بود. او نزد شاه جایگاهی بلند داشت و در میان رجال رقیبی نداشت تا اینکه آیرم به منصب بالایی دست یافت. یک روزنامه‌نگار روس در این مورد معتقد بود:
ژنرال آیرم نه تنها مسئولیت حفظ جان شاه را به عهده دارد بلکه مأمور است از پیدایش یک حزب سیاسی مقتدر یا یک شخصیت سیاسی مقتدر که رقیب قدرت



۲۶. روزنامه اطلاعات، ۱۵ فروردین ۱۳۱۰.

۲۸. مهدی فرخ، همان، ص ۳۳۰.

۲۷. ابراهیم خواجه‌نوری، همان، ص ۹۶.

۲۹. خاطرات نخستین سپهبد ایران، همان، ص ۴۰۶.

شاه باشد جلوگیری کند. در تاریخی که من در تهران بودم همه آگاهان سیاسی می‌دانستند که در میان رجال سیاسی کشور تنها تیمورتاش است که می‌تواند رقیب قدرت شاه باشد. در محافل سیاسی پایتخت و میان نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران این حرف دهن به دهن [می‌گشت] که ژنرال آیرم محرمانه مراقب اعمال و رفت و آمدهای تیمورتاش است؛ حتی شهرت داشت که شاه در پی فرصت مناسبی است که خود را از خطر این سیاستمدار فوق‌العاده لایق و پرتحرک و پرتوان نجات بخشد.^{۳۰}

تیمورتاش همراه با ولیعهد در شهریور ۱۳۱۰ ایران را ترک کرد و بهمن ماه، پس از گردش در اروپا و سفر به شوروی، به ایران بازگشت. آیرم در ایجاد زمینه مساعد برای سرنگونی تیمورتاش فعال بود. شایعات در خصوص تیمورتاش منجر به برکناری‌اش از وزارت دربار در سوم دی ۱۳۱۱ شد و در ۳۰ بهمن از سوی اداره نظامیه دستگیر گردید، با حضور آیرم در منزل وی اموال و کاغذهای وی توقیف و خودش به زندان قصر منتقل شد. روز ۲۵ اسفند برای محاکمه تیمورتاش تعیین شد. یک روز پیش از این محاکمه، آیرم، علاوه بر جشن و چراغانی به مناسبت تولد رضاشاه، کارناوالی بزرگ در تهران و دیگر شهرهای بزرگ به راه انداخت که اخبار آن تا چند روز خبر هر چند کوتاه محاکمه تیمورتاش را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. تیمورتاش پس از محاکمه به جرم ارتشاء به سه سال حبس محکوم شد. با ورود کاراخان قائم‌مقام کمیساریای خارجه شوروی در مهر ۱۳۱۲ آیرم احتمال وساطت وی برای رهایی تیمورتاش را می‌داد؛ بنابراین، دست به کار شد تا فرصتی به کاراخان داده نشود. در نهم مهر ۱۳۱۲ خبر رسید که تیمورتاش در زندان فوت کرده است. عباسقلی گلشایبان دادستان وقت در این مورد می‌نویسد:

امروز آقای صدرالاشراف وزیر عدلیه با تلفن به من گفت که تیمورتاش در محبس فوت کرده؛ با طیب قانونی بروید برای معاینه جنازه و تنظیم صورت مجلس. گفتم معمول نیست دادستان برای معاینه جنازه برود... اظهار کردند که آقای آیرم رئیس نظمیۀ تقاضا دارند مدعی‌العموم برای تنظیم صورت‌مجلس حاضر باشند... اتومبیل آمد؛ با دکتر [حسینقلی‌خان] قزل‌ایاغ طیب قانونی به محبس رفتیم... آقای دکتر قزل‌ایاغ به دکتر علیم‌الدوله گفت شما معاینه کرده‌اید؟ علت مرگ را پرسید. دکتر مرگ را به علت حمله قلبی بیان کرد و... من با دکتر قزل‌ایاغ با اتومبیل شهربانی که ما را آورده بود به دیوان جزا رفتیم. دکتر در تمام راه بی‌اندازه ناراحت بود که به محض

۳۰. جواد شیخ‌الاسلامی، «شیوه کاربرد اسناد در پژوهشهای سیاسی و تاریخی»، آینده، س ۱۱، ش ۶-۷.



رسیدن به اطاق به حالت غش روی صندلی افتاد... گفت تیمورتاش را مسموم کرده‌اند؛ علت مرگ، مرض نیست بلکه او را با سم کشته‌اند.^{۳۱}

پس از قتل تیمورتاش، آیرم از کاراخان با اصرار خواست تا از زندان قصر بازدید به عمل آورد؛ در این بازدید او را متوجه مرگ تیمورتاش کرد.^{۳۲} اما تیمورتاش تنها رقیبی نبود که باید از سر راه برداشته می‌شد؛ حال، آیرم از ارتباط مستقیم سردار اسعد و وزیر جنگ با شاه نگران بود^{۳۳} که موفق شده بود تا «درجه‌ای جای تیمورتاش»^{۳۴} را بگیرد. بنابراین، دست به کار شد و نزد شاه چنین شایع کرد که «اسلحه به بختیاری وارد شده...» و «می‌خواهند محمدحسن میرزا را بیاورند»^{۳۵} یک ماه و نیم از مرگ تیمورتاش نگذشته بود که در آذر ۱۳۱۲ سردار اسعد، که از همراهان شاه در سفر به بابل بود، به اتهام شرارت دستگیر و به زندان قصر منتقل شد^{۳۶} و او نیز چون تیمورتاش چند ماهی بعد در فروردین ۱۳۱۳ در زندان کشته شد. علی‌اکبرخان داور وزیر عدلیه نیز از جمله کسانی بود که در معرض حملات آیرم قرار داشت. آیرم نه تنها با دستگیری رجال بر قدرت خود افزود بلکه منافع مادی وی نیز از سوی بسیاری از آنان تأمین می‌شد؛ در هر دیدار با صولت‌الدوله قشقایی در زندان «یک جفت قالیچه بسیار اعلاء»^{۳۷} با خود به منزل می‌برد. سیاست رعب و وحشت آیرم تنها شامل سیاستمداران و مالکان نمی‌شد بلکه روزنامه‌نگاران و قشر فرهنگی نیز در مظان اتهام قرار داشتند. محمدتقی‌خان ملک‌الشعراى بهار از افرادی بود که در فروردین ۱۳۱۲ به حکم رئیس نظمیة خانه‌اش تفتیش، خودش دستگیر، حبس و تبعید شد. پس از آزادی، آیرم از او خواست تا با بودجه نظمیة روزنامه‌ای منتشر کند: «شاه را باید جلب کنی والا با دلتنگی‌ای که از تو دارد برایت بسیار خطرناک است...»^{۳۸} آیرم موفق شد با همین شیوه تخریب، اداره املاک سلطنتی را از چنگ سرلشکر بوذرجمهری شهردار تهران خارج کند و خود به این سمت دست یابد که منافع مادی آن بسیار بود.^{۳۹} در مقام رئیس نظمیة نیز، با استفاده از

۳۱. عباسقلی گلشایبان. گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من. تهران، اینشتین، ۱۳۷۷. ج ۱، ص ۲۶۰.

۳۲. مجید مهران. کاراخان و تیمورتاش. نامواره دکتر محمود افشار. ۱۳۶۸. ج ۵، صص ۲۴۸۱-۲۴۸۳.

۳۳. خاطرات ابوالحسن ابتهاج. به کوشش علیرضا عروضی. تهران، نشر علمی، ۱۳۷۱. ج ۱، ص ۳۰.

۳۴. مهدیقلی‌خان هدایت. خاطرات و خطرات. تهران، زوار، ۱۳۴۴. ص ۴۰۱.

۳۵. همان.

۳۶. خاطرات سردار اسعد. به کوشش ایرج افشار. تهران، اساطیر، ۱۳۷۲. ص ۴.

۳۷. نصرت‌الله فتحی. آزاده گمنام. بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۳. ص ۱۷۲.

۳۸. محمدتقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی. تهران، بی‌نا، ۱۳۲۳. ج ۲، ص ید.

۳۹. محسن صدر (صدراالاشرف). «شهربانی سرلشکر آیرم و شهربانی سرباس مختار»، سیزدهمین سالنامه دنیا،





استقبال سپهبد فضل‌الله زاهدی از تاج‌الملوک به هنگام بازگشت به ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد

[۵۸۵۹-۱۱ع]

جو ارباب و وحشت، قراردادهایی برای اداره نظمیه تنظیم می‌کرد که سود بسیار برایش به ارمغان می‌آورد. ۴۰ تا سال ۱۳۱۴ به ثروت‌اندوزی و توطئه مشغول بود؛ اما اندک‌اندک احساس خطر کرد چرا که دیگر رجال از رشوه‌های وی نزد شاه پرده برمی‌داشتند و این اقدامات وی برای رضاخان، که خود به دنبال مال‌اندوزی بود، مطلوب نبود. بنابراین، آیرم، که خود آگاه بود چه سرنوشتی در انتظارش خواهد بود، بهترین شیوه را برای نجات خود برگزید. او به یک بیماری مرموز مبتلا شد که به علت آن نمی‌توانست صحبت کند و پزشکان نیز از معالجه وی در داخل کشور اظهار ناتوانی کردند. شاه به وی یک مرخصی کوتاه و اجازه سفر جهت معالجه داد. در آبان ۱۳۱۴ آیرم از طریق بندرانزلی راهی اروپا شد. به اروپا نرسیده بود که هیچ نشانی از بیماری وی به جای نماند. پس از پنج ماه، اصرارهای رضاشاه برای بازگرداندن آیرم به جایی نرسید و حتی برای بازگشت وی مبلغ هزار لیره نیز فرستاده شد؛ اما آیرم پاسخ داد که «علی‌رغم میل



قلبی خود به خدمتگزاری ناچار به اقامت در اروپا^{۴۱} است. سرپاس رکن‌الدین مختاری که تا آن زمان کفالت نظمیه را برعهده داشت، در فروردین ۱۳۱۵ به جای وی به ریاست نظمیه منصوب شد، و اموال رئیس نظمیه سابق نیز مصادره گردید. آیرم تا مدت‌ها در آلمان اقامت داشت و پس از آن به تابعیت امیرنشین لیختن‌اشتاین درآمد. پس از تصرف ایران از سوی قوای متفقین در شهریور ۱۳۲۰، او با حمایت آلمانها درصدد تشکیل حکومت ایران آزاد برآمد^{۴۲} تا در صورت پیروزی آلمانها حکومت را در دست گیرد. به همین منظور، از تجار ایرانی و برخی از سیاستمداران تبعیدی مقیم اروپا خواست تا وی را حمایت کنند. اما این حکومت آزاد به جایی نرسید و او چندی بعد از سوی آلمانها دستگیر و زندانی شد؛ ولی به سبب داشتن تابعیت لیختن‌اشتاین مدت کوتاهی در زندان به سر برد و پس از آزادی نیز به لیختن‌اشتاین بازگشت.^{۴۳} از آن پس، دیگر فعالیتی برای بازگشت به ایران نکرد و در فروردین ۱۳۲۷ در سویس درگذشت.^{۴۴} هیچ‌یک از سیاستمداران و رجال معاصرش از او به نیکی یاد نمی‌کنند. سفیر انگلیس او را قوی‌تر از هر عضو کابینه و دست راست شاه می‌دانست،^{۴۵} تقی‌زاده در خاطراتش او را «لعنة الله علیه که بدترین آدمها بود و از شمر و یزید بدتر که هیچ آدم از او شقی‌تر نبود»^{۴۶} معرفی می‌کند و محمدعلی فروغی «مردی به این بدی»^{۴۷} در عمرش ندیده بود.

نیم‌تاج آیرملو

نیم‌تاج آیرملو فرزند میرینج تیمورخان آیرملو و ملک‌السلطان^{۴۸} در ششم اردیبهشت سال ۱۲۷۸ ش^{۴۹} در باکو متولد شد. پدر وی از افسران قزاقی بود که مأمور به خدمت در ایران شد و خانواده وی نیز او را در این مأموریت همراهی می‌کردند. تیمورخان از افسران عالی رتبه در بریگاد قزاق بود و رضاخان از افسران زیر دست وی با پسران

۴۱. خسرو معتضد. پلیس سیاسی عصر ۲۰ ساله. تهران، جانزاده، ۱۳۶۶. ص ۹۳.

۴۲. «حکومت ایران آزاد و سرلشکر محمدحسین آیرم»، شانزدهمین سالنامه دنیا، صص ۶۶-۶۹.

۴۳. منوچهر فرمانفرمایان. از تهران تا کاراکاس، نفت و سیاست در ایران. تهران، تاریخ ایران، ۱۳۷۳. صص ۱۸ و ۶۹.

۴۴. باقر عاقلی. روزشمار تاریخ ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران، گفتار، ۱۳۶۹. ج ۱، ص ۴۱۳.

۴۵. خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد. ترجمه غلامحسین میرزاصالح. تهران، طرح نو، ۱۳۷۱. ص ۴۰۷.

۴۶. سیدحسین تقی‌زاده. زندگی طوفانی. به کوشش ایرج افشار. تهران، علمی، ۱۳۶۸. ص ۲۲۸.

۴۷. باقر عاقلی. ذکاء الملک فروغی و شهریور ۲۰. تهران، نشر سخن، ۱۳۶۷. ص ۲۴۹.

۴۸. رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی. تهران، طرح نو، ۱۳۷۲. ص ۶۰۹.

۴۹. جعفر شامید. دودمان پهلوی، جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران، تاریخ و شرح حال خاندان سلطنتی. تهران، بی‌نا، ۱۳۳۲. ص ۴۴۲.



تیمورخان، که آنها نیز به تبعیت از پدر به قزاقها پیوسته بودند، مناسبات دوستانه داشت.^{۵۰} رضاخان، که پیش از این یک بار ازدواج کرده بود، به دنبال همسری با موقعیت بهتر می‌گشت و نیم‌تاج آیرملو گزینه وی بود. تیمورخان هیچ تمایلی به این ازدواج نداشت^{۵۱} و رضاخان برادران نیم‌تاج را واسطه قرار داد و پس از آنکه بار دیگر جواب رد شنید به یکی از افسران عالی رتبه به نام سردار رفعت متوسل شد که او موفق به جلب نظر تیمورخان آیرملو شد.^{۵۲} نیم‌تاج آیرملو در ۱۲۹۴ش با رضاخان ازدواج کرد و اولین فرزند آنها در ۱۲۹۶ش به نام خدیجه (شمس) متولد شد. دو سال بعد زمانی که رضاخان سرهنگ در مأموریت گنبد به سر می‌برد خبردار شد که همسرش دو فرزند به دنیا آورده است که یکی را محمدرضا و دیگری را زهرا (اشرف) نام‌گذاری کرد. یک سال بعد رضاخان، همراه با سید ضیاءالدین طباطبایی و با هدایت نیروهای انگلیسی در ایران، در تهران کودتا کرد تا زمینه برای اقدامات بعدی آماده باشد. نیم‌تاج آیرملو که در جریان فعالیت‌های رضاخان قرار نداشت در مورد کودتا می‌گوید: «شب کودتا من در تهران بودم، ولی هیچ خبری از جریان‌ات نداشتم... حتی روز بعد که شنیدم کودتایی با موفقیت صورت گرفته خبر نداشتم که شوهر من فرمانده کل نیروی قزاق و کودتا بوده است».^{۵۳} رضاخان، که پس از کودتا شهرتی بیش از یک افسر قزاق یافته بود و حال سردار سپه بود، به فکر استحکام موقعیت خود در بین جامعه اشرافی قاجار افتاد و به همین منظور بدون آنکه همسرش از این تصمیم آگاه شود قمرالملوک (توران) دختر عیسی‌خان مجد السلطنه را به عقد خود درآورد. اقدام سردار سپه موجب خشم فراوان نیم‌تاج آیرملو شد و تا مدتها از ملاقات با رضاخان سرباز می‌زد. اما این تنها واقعه نبود؛ رضاخان در سال ۱۳۰۲ش، پس از جدایی از قمرالملوک دختر مجلل‌الدوله دولتشاهی، عصمت‌الملوک را به عقد خود درآورد. این ازدواج بر خشم نیم‌تاج آیرملو افزود و با همسر جدید رضاخان بنای بدرفتاری را گذاشت: «شب عروسی او دم در حیاط ایستاده بود و چون از این موضوع خیلی ناراحت بود مرتب فحش می‌داد و جیغ می‌کشید... چند

۵۰. رضا نیازمند، همان، ص ۱۳۵.

۵۱. روزنامه مورنینگ پست چاپ لندن در نخستین سال سلطنت رضاخان برای آنکه بر ابهت وی بیشتر بیفزاید در مقاله‌ای نوشت که این تیمورخان بوده که به این یاور زیر دست خود پیشنهاد ازدواج با دخترش را داده و رضاخان تمایلی به این امر نداشته است و اصرار تیمورخان سرانجام مؤثر واقع شد. ر.ک: رستاخیز ایران، مدارک، مقالات و نگارشات خارجی، ۱۲۹۹-۱۳۳۳. گردآورنده فتح‌الله نوری اسفندیاری. تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵. ص ۲۶۷.

۵۲. رضا نیازمند، همان، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۵۳. مارگارت لاینک. مصاحبه با شاه. ترجمه اردشیر روشنگر. تهران، نشر البرز، ۱۳۷۱. ص ۴۲.



نفر را هم با خود آورده بود تا به نحوی مجلس عروسی را برهم بزنند.^{۵۴} در ۱۳۰۴ با به سلطنت رسیدن رضاخان نیم تاج به تاج الملوک ملقب شد و علیرغم مناسبات سرد و رسمی چون مادر ولیعهد بود از آن پس ملکه پهلوی خوانده شد. ملکه پهلوی اجازه دخالت در امور رسمی و سیاست را نداشت و رضاخان این مجوز را نه به او می داد و نه به دیگر زنان دربار. عصمت الملوک در این مورد می نویسد:

بعد از آنکه شاه شد به یاد ندارم تا موقعی که در تهران بودیم حتی همان یک جمله را هم در اندرون به کسی گفته باشد... فقط گاهی به تاج الملوک، که در بعضی کارها فضولی می کرد، پیغام می فرستاد او هم مدتی ساکت می شد.^{۵۵}

در سال ۱۳۰۷ش نیز، پس از آنکه وزیر فوائد عامه عبدالله خان امیرطهماسبی در بروجرد به قتل رسید، شاه دستور دفن وی را در همان محل صادر کرد؛ اما اعضای خانواده طهماسبی به تاج الملوک متوسل شدند و تلگرافی به بروجرد رسید که جنازه به تهران منتقل شود. اما این دستور از سوی رضاشاه لغو شد رضاشاه به سرلشکر امیراحمدی دستور داد: «نعش امیرطهماسبی را در بروجرد دفن کنید و در آینده هم هر دستوری جز این رسید توجه نکنید».^{۵۶} رضاشاه زمانی که محمدرضا (ولیعهد) به سن شش سالگی رسید دستور جدایی او را از تاج الملوک صادر و ملاقات این دو را نیز محدود کرد. پس از آنکه ولیعهد برای ادامه تحصیل به سویس اعزام شد، در ۱۳۱۲ تاج الملوک برای ملاقات با وی راهی اروپا شد.

در ۱۳۱۴ شاه تحت تاثیر اقدامات مصطفی کمال پاشا در ترکیه تصمیم به کشف حجاب در ایران گرفت و به همین منظور در عصر روز ۱۷ دی ۱۳۱۴، همراه با تاج الملوک و دو دختر خود اشرف و شمس، در مراسم فارغ التحصیلی دختران در دانشسرای عالی شرکت کرد. تاج الملوک و اشرف و شمس با کلاه و پالتو در این مراسم حاضر شدند و این اولین بیانیه رسمی برای کشف حجاب محسوب می شد. تاج الملوک در این میان به عنوان ملکه تنها همین نقش را بازی کرد و در انجمنهای تازه تاسیس زنان یا محافل روشنفکری آنان هیچ حضور فعالی نداشت و این شمس بود که به «ریاست افتخاری جمعیت زنان آزادیخواه»^{۵۷} برعهده می گرفت منصوب شد. تنها اقدام وی در

۵۴. «خاندان پهلوی از زبان یکی از همسران رضاشاه»، گفت وگو: مرتضی رسولی پور، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۶، ص ۲۳، ۳۲۴. ۵۵. همان، ص ۳۳۱.

۵۶. خاطرات نخستین سپهبد ایران، همان، ص ۳۲۲.

۵۷. مهدی صلاح، کشف حجاب، زمینه ها، پیامدها و واکنشها. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴. ص ۱۱۸.

این مورد پاسخ دادن به جواب تلگرافهای مربوط به تبریک به مناسبت کشف حجاب بود، تاج‌الملوک خود از روز ۱۷ دی چنین روایت می‌کند:

من اهمیت نمی‌دادم که بدون روئینده وسط جمعیت حضور پیدا کنم یا نه چون چاره دیگری نداشتیم. یادم هست آن روز که برای اولین بار بی‌چادر و روئینده توی ماشین بودیم و برای حضور در مراسم افتتاح دانشگاه می‌رفتیم. به من گفت دلش می‌خواست که دنیا روی سرش خراب شود و نبیند که که زنش بی‌حجاب جلوی مردم می‌رود؛ اما به خاطر آینده کشور مجبور است بگذارد این کار واجب صورت بگیرد.^{۵۸}

اما تا شهریور ۱۳۲۰ دیگر چندان نقشی از وی دیده نمی‌شود جز آنکه به عنوان مادر ولیعهد با همسر مصری وی فوزیه و خانواده‌اش اختلاف دارد. در جریان استعفای رضاشاه و تبعید وی از ایران، تاج‌الملوک او را همراهی نکرد و این عصمت‌الملوک بود که با وی به موریس رفت. حال، دیگر فضای متفاوتی بر دربار پهلوی حاکم بود و تاج‌الملوک فرصتی مناسب برای ابراز وجود داشت گرچه عنوان وی از ملکه پهلوی به ملکه مادر تغییر یافته بود و نگران آن بود که فوزیه از وی گوی سبقت را برآید. شاه معزول به زبانی دیگر با وی سخن می‌گفت و او حال «رأس فامیل»^{۵۹} بود؛ از وی می‌خواست تا «...با هدایت عقل و منطق فرزند عزیزتان شاه را در خصوص امور داخلی و کارهای فامیلی آگاه و بیدار سازید».^{۶۰} دربار ملکه مادر به زودی به محفلی سیاسی تبدیل شد که در آن میرزا کریم‌خان رشتی راه می‌یافت و توطئه‌هایی برضد دولتمردانی چون قوام در آن شکل می‌گرفت^{۶۱} و اشرف نیز در این دسایس مادرش را همراهی می‌کرد. دخالت در امور سیاسی از سوی ملکه مادر گاه تا آنجا پیش می‌رفت که سفرای دو کشور توطئه‌گر، خود از این دخالتها «گیج و کلافه»^{۶۲} می‌شدند. او در انتخابات مجلس شورای ملی دخالت می‌کرد و نمایندگان مجلس را با خود همراه می‌ساخت و برخی از روزنامه‌ها نیز از سوی او هدایت می‌شدند. این دخالت در سیاست در دوره نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق بیش از گذشته مشهود و علنی بود. مصدق، که از این

۵۸. مارگارت لاینگ، همان، ص ۶۴.

۵۹. پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد). به کوشش فرهاد رستمی. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۴۵. ۶۰. همان.

۶۱. عبدالله شهبازی. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰. ج ۲، ص ۹۳.

۶۲. خاطرات جهانگیر تفضلی. به کوشش یعقوب توکلی. تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۶. ص ۱۶.

جریان به خوبی آگاه بود، در دیداری با حسین علاء وزیر دربار در آذر ۱۳۳۰ شاه را تهدید کرد که اگر به مداخلات ملکه مادر و اشرف پایان ندهد از سمت نخست‌وزیری استعفاء خواهد داد.^{۶۳} او معتقد بود: «مادر شاه وکلای اقلیت را جمع می‌کند و آنها را تحریض و تشویق به مخالفت می‌کند»^{۶۴} اما این تهدیدها راه به جایی نبرد و با استعفای مصدق، احمد قوام، که از حمایت دربار و ملکه مادر برخوردار بود، به نخست‌وزیری منصوب شد. شکست قوام و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق منجر به این شد که تاج‌الملوک ایران را ترک گوید. گرچه وی از این وضع به هیچ وجه راضی نبود و تا حدی محمدرضا پهلوی را در این میان محکوم می‌کرد. شاه در پاسخ به این گلابه‌ها در نامه‌ای خطاب به ملکه مادر، که در آمریکا به سر می‌برد، نوشت:

...مصلحت مان بوده است که از تهران به خارجه مسافرت نمایم؛ زیرا بعد از حرکت آن مادر عزیزم نه تنها وضعیت بهتر نشده بلکه روز به روز پیچیده‌تر شده و اینکه بر اثر ناراحتی خیال خودتان اظهار نموده‌اید مراحم من متوجه دشمنان دوست نما می‌باشد باید اعتراف نمایم که از شئونات متصوره چیزی باقی نمانده است که تا دشمنان دوست‌نما بهره‌مند شوند؛ و اما اینکه، بدون توجه به وضعیت آشفته و ناگوار تهران درصدد هستید که برای جبران خسارت وارده بی‌خبر مراجعت به ایران نمایید، با اوضاع فعلی، یقین داشته باشید اجرای این خیال جز ندامت نتیجه و ثمره دیگری نخواهد داشت.^{۶۵}

دوری تاج‌الملوک از دربار چندان طول نکشید و در هنگام بازگشت به ایران زاهدی به استقبال وی رفت. این بار او از موقعیتی مستحکم‌تر برخوردار بود و نظامیان و دولتمردان برای رسیدن به مقامی بالاتر سعی داشتند در جلسات چهارشنبه‌کاخ ملکه مادر حاضر شوند.^{۶۶} فعالیت اقتصادی وی نیز روزبه‌روز بیشتر می‌شد. دولتمردان پهلوی سعی می‌کردند با پرداخت رشوه‌ای در خور از طریق وی مقام خود را حفظ کنند. مهدیقلی علوی مقدم رئیس شهربانی یکی از کسانی بود که با وی ارتباط نزدیک داشت و در دوره ریاست خود بر شهربانی با پرداخت وجهی در ماه مطمئن بود که «کسی قادر به تعویض وی نخواهد بود».^{۶۷} علوی مقدم، زمانی که به جرم فساد مالی در دولت امینی دستگیر شد، از تاج‌الملوک کمک خواست و وعده داد «در صورت استخلاص یک میلیون دلار

۶۳. حسین مکی. وقایع‌سی‌ام‌تیر ۱۳۳۱. تهران، ایران، ۱۳۶۶. صص ۹۲-۹۴.

۶۴. حسین مکی، همان، ص ۲۴.

۶۶. عبدالله شهبازی، همان، ص ۴۵۳.

۶۷. سپهد مهدیقلی علوی مقدم به روایت اسنادساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳. ص ۸۹.



درویش

نامہ محمد رضا پهلوی به مادرش تاج الملوك [۶۷۰۸]
 در یکی از بانکهای خارج «به حساب وی واریز خواهد کرد و تاج الملوك نیز برای
 استخلاص وی دست به کار شد.^{۶۸}
 با آغاز انقلاب اسلامی و احساس خطر، خاندان سلطنتی به تدریج ایران را ترک
 کردند و تاج الملوك نیز همراه با دختر بزرگش شمس به آمریکا رفت و در کالیفرنیا اقامت
 کرد.^{۶۹} اما خشم دانشجویان ایرانی در آنجا نیز دامنگیر خاندان پهلوی شد.^{۷۰} تاج الملوك
 پهلوی در اسفند ۱۳۵۹، در حالی که از مرگ محمد رضا پهلوی آگاه نبود، درگذشت و با
 در زمان مصدق خان نام ۱۳۵۱ هجری قمری

نامة محمد رضا پهلوی به مادرش تاج الملوك [۶۷۰۸]

در یکی از بانکهای خارج «به حساب وی واریز خواهد کرد و تاج الملوك نیز برای
 استخلاص وی دست به کار شد.^{۶۸}

با آغاز انقلاب اسلامی و احساس خطر، خاندان سلطنتی به تدریج ایران را ترک
 کردند و تاج الملوك نیز همراه با دختر بزرگش شمس به آمریکا رفت و در کالیفرنیا اقامت
 کرد.^{۶۹} اما خشم دانشجویان ایرانی در آنجا نیز دامنگیر خاندان پهلوی شد.^{۷۰} تاج الملوك
 پهلوی در اسفند ۱۳۵۹، در حالی که از مرگ محمد رضا پهلوی آگاه نبود، درگذشت و با

۶۸. همان، ص ۱۹۸.

۶۹. ماروین زونیس. شکست شاهانه. ترجمه عباس مخبر. تهران، طرح نو، ۱۳۷۰. ص ۶۶.

۷۰. پهلوی ها، همان، ص ۲۶۰.

آنکه ثروت بسیاری از دوران سلطنت همسر و پسر خود جمع آوری کرده بود هیچ‌یک از وارثان تمایلی برای پرداخت وجه برای کفن و دفن وی نداشتند.^{۷۱}



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۷۱. احمد علی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، به کوشش محمد برقی و حسین سرافراز، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶، ص ۱۶۸.